

A Case Study of Rhetorical Techniques of Separation and Connection in Surah Ibrahim based on al-Fanari's Perspective

Razieh Motahari^a, Seyyed Abolfazl Sajjadi^{b*}, Ebrahim Anari Bozchaloui^c, Mohammad Jorfi^d

^a PhD Candidate, Department of Arabic Language and Literature, Arak University, Arak, Iran

^b Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Arak University, Iran

^c Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Arak University, Arak, Iran

^d Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Arak University, Arak, Iran

KEYWORDS

Qur’ān, Surah Ibrahim, rhetoric, separation and connection, al-Fanari

Received: 02 May 2024;

Accepted: 13 July 2024

Article type: Research Paper

DOI:10.22034/paq.2024.2027978.3843

ABSTRACT

Separation and connection, as one of the fundamental and important topics of rhetorical knowledge has for a long time been discussed by linguists and Qur’anic exegetes. This significance arises from the fact that separation and connection act as a string of rosary that binds the text's semantic beads together, keeping them from splitting and dispersing, and strengthening the basis for the text's coherence and continuity. Research in this field provides readers with a thorough view on the text and author's space and semantic horizons. Mohammad Shams al-Din al-Fanari is among the Qur’anic exegetes who have discussed separation and connection. He holds that some rules should be treated as exceptions in this regard. Additionally, in contrast to rhetorical researchers, he considers separation and connection definite only at sentence level. The current article concerns examining and analyzing separation and connection in Surah Ibrahim from the perspective of Al-Fanari. The results indicate that the rhetoric of separation and connection is based on two principles from Al-Fanari's point of view: firstly, the common meaning between the two sentences and secondly, compatibility and harmony of the two sentences in terms of being indicative or imperative. Furthermore, it is important to pay attention to the whole structure of the text and context, which means that if the sentences, without being connected to each other using coordinators, are coherent and united with each other as regards the semantic context.

* Corresponding author.

E-mail address: A-sajady@araku.ac.ir

©Author





بررسی و نقد بلاغی اسلوب‌های وصل و فصل با تکیه بر دیدگاه الفناری مطالعه موردی سوره ابراهیم

راضیه مطهری الف، سید ابوالفضل سجادی ب، ابراهیم اناری بز چلوبی ج، محمد جرفی د

الف دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات، دانشگاه اراک، اراک، ایران،

razeyahmotahari1363@gmail.com

ب دانشجویار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات، دانشگاه اراک، اراک، ایران، A-sajady@araku.ac.ir

ج دانشجویار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات، دانشگاه اراک، اراک، ایران، i_anari@araku.ac.ir

د استادیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات، دانشگاه اراک، اراک، ایران، m.jorfi@araku.ac.ir

چکیده	واژگان کلیدی
فصل و وصل یکی از مباحث بنیادین و کلیدی دانش بلاغی قلمداد می‌شود که از دیرباز زبان‌شناسان و مفسران قرآنی بدان پرداختند. اهمیت و ارزش این امر هم از آنجایی ناشی می‌شود که موضوع فصل و وصل چون رشته‌ی تسبیحی را می‌ماند که دانه‌های معنایی متن را در کنار هم قرار داده و از گسیختگی و پراکندگی آنها جلوگیری می‌کند و بدین شیوه شالوده‌ی انسجام و پیوستگی متن را قوام و استحکام می‌بخشد. کنکاش و پژوهش در این زمینه این امکان را برای خواننده فراهم می‌کند که وی نگاهی جامع و کامل به فضا و افق‌های معنایی متن و ماتن آن داشته باشد. محمد شمش‌الدین الفناری نیز از جمله مفسران قرآنی است که در باره‌ی فصل و وصل اظهار نظر کرده است. ایشان در این حوزه برخی از قواعد و اصول را مورد نقد و ارزیابی قرار داده و بر خلاف جمهور، این موارد را اصل و قاعده ندانسته، بلکه به عنوان استثناء پذیرفته است. همچنین الفناری بر خلاف دانشمندان بلاغی، موضوع فصل و وصل را تنها در جمله محرز می‌داند. در جستار پیش‌رو، نگارندگان با روش توصیفی - تحلیلی موضوع فصل و وصل را در سوره ابراهیم از منظر الفناری مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند. نتایج بحث حاکی از آن است که بلاغت فصل و وصل از دیدگاه الفناری مبتنی بر دو اصل است: نخست جامع مشترک معنایی میان دو جمله و دوم سازگاری و هماهنگی در خبری یا طلبی بودن آن دو. نیز توجه به کل ساختار متن و بافت، بدین معنا که جملات بدون اینکه با حرف عطف به یکدیگر متصل شوند، از نظر بافت معنایی با یکدیگر انسجام و اتحاد دارند.	قرآن، سوره ابراهیم، بلاغت، فصل و وصل، الفناری تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۱۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۴/۲۳ مقاله علمی پژوهشی

۱. مقدمه

اهمیت و عظمت جایگاه فصل و وصل در میان دانشمندان علم بلاغت امری بدیهی و مسلم تلقی می‌شود و همه‌ی صاحب نظران در این علم به صورت دقیق و عمیق به موضوع فصل و وصل پرداخته‌اند. برخی فهمیدن بلاغت را در گرو شناخت این امر دانسته‌اند. (التفتازانی، ۱۹۷۱: ۲۱۷) و برخی آن را پیچیده‌ترین، دشوارترین و رمزآلودترین بخش بلاغت

قلمداد کرده و فهم آن را مقدمه‌ای برای بلاغت تلقی کرده‌اند. (الجرجانی، ۱۹۷۶: ۲۴۷) از این دیدگاه عبدالقاهر جرجانی ناگفته پیداست که استواری و پیوستگی یک متن تا چه اندازه‌ای به فصل و وصل وابسته است. البته این نکته را باید یادآور شویم که بحث مورد نظر در زبان عربی ظهور و بروز بیشتری نسبت به زبان‌های دیگر دارد؛ زیرا ساختار زبانی، تعابیر و اسلوب زبان عربی به گونه‌ای است که نویسندگان یا گویش‌گران آن در بیان و ابراز عواطف و احساسات خود و انتقال معنا و مفاهیم مورد نظر خویش با هیچ محدودیت زبانی و تنگناهای بیانی مواجهه نمی‌شوند. (عبید دراز، ۱۹۸۶: ۱۱)

چنین نگرشی به زبان عربی، این نتیجه‌ی منطقی را در بر دارد که ظرافت‌های معانی و بیانی به کار رفته در این زبان همواره از قابلیت شرح و بسط برخوردار بوده و این امر نیز موجب می‌شود که دلالت معنایی گزاره‌های زبانی گسترده و فراخ‌تر شوند و سطوح معنایی نیز عمق و غنای بیشتری پیدا کند؛ از این روی بی‌جهت نیست که متون ماندگاری چون قرآن، از چنان طراوت و غنایی برخوردار است که هیچ‌گاه نمی‌توان ادعا کرد که محتوایش به پایان رسیده است یا شناخت کاملی نسبت به آن پیدا کرده‌ایم. (ابوزید، ۱۳۸۹: ۳۹) اهمیت این موضوع آنگاه به غایت و نهایت خود می‌رسد که ماتن متن شناخت کامل و جامعی از شیوه‌های زبانی و ظرافت‌های بیانی داشته باشد. طبق این اصل به قیاس اولویت متن قرآنی به بهترین صورت ممکن از این ویژگی برخوردار است؛ زیرا قرآن به عنوان یک متن زبانی با متون بشری، یک تفاوت بنیادینی دارد و آن این است که کتاب مزبور از سوی خداوند عالم مطلق به انسان‌ها فرستاده شده است. این سخن بدان معناست که مفاهیم و معانی این کتاب، مرزهای جغرافیایی و تاریخی را در هم نوردیده و خوانشی همیشگی و فرا زمانی و فرا مکانی به خود گرفته است. این ویژگی معجزه آسا که با نظام نشانه‌ای زبان صورت پذیرفته است، ما را بر آن می‌دارد تا نخست یقین کنیم که هر گونه تغییر در نشانه‌های زبانی این کتاب بی‌جهت و بی‌حکمت نیست، بلکه معنادار و هدفمند است. (السامرائی، ۱۹۹۸: ۱۱)

از این رو در پژوهش حاضر موضوع فصل و وصل را در متن قرآنی مورد بررسی و تحلیل قرار دادیم و از آنجایی که شمس الدین فناری صاحب تفسیر عین الاعیان یکی از شخصیت‌های ممتاز علوم تفسیر و معانی قرآن به شمار می‌رود و در زمینه فصل و وصل صاحب نظر بوده و اظهار نظر کرده است؛ لذا بحث فصل و وصل را از دیدگاه ایشان در سوره ابراهیم مورد بررسی و تحلیل قرار دادیم. شایان ذکر است که در ترجمه آیات قرآن از ترجمه مجتبوی استفاده شده است.

۲. پرسش‌های پژوهش:

۱. دیدگاه الفناری در مورد فصل و وصل چیست؟

۲. چه تفاوت بنیادینی میان دیدگاه الفناری و جمهور دانشمندان بلاغی در مورد فصل و وصل وجود دارد؟

۳. پیشینه‌ی پژوهش:

پژوهش و بررسی‌هایی که در مورد الفناری انجام شده بیشتر در مورد روش تفسیری و شخصیت ایشان پرداخته است. به عنوان مثال می‌توان مقاله «بررسی دیدگاه ابن فناری در باب ادله نظری» از محمد رضا غفوریان یاد کرد که نویسنده بحث قیاس منطقی و ادله نظری را در کشف و رسیدن حقیقت مورد بررسی قرار داده و جایگاه این امر را در ادبیات عرفانی و دیدگاه ابن فناری بررسی کرده است. یا مقاله «واکاوی معجزه، اعجاز قرآن و وجوه آن از دیدگاه فناری» از مریم مهدی پناه و هادی نصیری که نویسندگان در آن معجزه را در اندیشه فناری مورد بحث و کنکاش قرار داده و بیان می‌کنند که از

نگاه فناری اعجاز قرآن نخست در نظم مخصوص آن از حیث فصاحت و بلاغت است و دوم از باب صرفه است. البته آقای غلامرضا شانقی و ابوالفضل سجادی دیدگاه بلاغی فناری و مقایسه آن با دیدگاه سیالکوتی پرداخته‌اند که عنوان مقاله این است: «مقایسه بعضی آراء فناری بآراء سیالکوتی فی حاشیتهما علی المطول (الی نهاییه باب أحوال المسند إلیه)» نویسندگان در این باره به اختلاف نظرهای موجود میان فناری و سیالکوتی در باب دانش معانی اشاره کرده‌اند

۴. چارچوب پژوهش:

برای رسیدن به هدف مورد نظر در این جستار، نخست نگاهی گذرا به شخصیت فناری خواهیم داشت سپس مبحث فصل و وصل از نگاه صاحب‌نظران بلاغی و فناری دنبال خواهد شد و در فرجام پژوهش سوره مبارکه ابراهیم از نظر مقوله فصل و وصل با تکیه بر دیدگاه فناری مورد بررسی و تحلیل قرار خواهد گرفت.

۵. فناری و شخصیت علمی او:

فناری محمد بن حمزه بن محمد بن محمد، رومی حنفی، ملقب به شمس الدین، معروف به فناری و ابن فناری و علامه فناری، از دانشمندان بزرگ عصر عثمانی در قرن نهم هجری است. ایشان در معانی، بیان، قرائات، هیئت و تمامی علوم رایج و متداول یگانه عصر خود بود. وی در ماه صفر ۷۵۱ هـ.ق چشم به جهان گشود و در سال ۸۳۴ هـ.ق در سن ۸۴ سالگی فوت کرد. شمس الدین فناری در اطلاع و احاطه به تمامی علوم عقلیه و نقلیه و عربی در عصر خود بی نظیر بود و در نزد سلطان بایزید خان (۷۹۱-۸۰۴ هـ.ق) و چلبی سلطان محمد خان (۸۱۶-۸۲۴ هـ.ق) و دیگر سلاطین وقت بسیار محترم و غالباً در امور دولتی نیز محل استشاره بوده و در امورات شرعیه اهتمام تمام بکار می‌برد. به قولی او نخستین کسی است که در آن زمان به مرتبه شیخ الاسلامی نایل گردیده است. (طاش کبری زاده، بی‌تا: ۱۷). شهرت علمی ابن فناری در زمینه عرفان نظری است. وی علم عرفان نظری را به درجه‌ای رساند که حتی کسانی که واجد شهود عرفانی نیستند نیز بتوانند در مورد مبانی آن تحقیق کرده و آثار علمی به هم زنند. از بررسی آثار وی بر می‌آید که به ظاهر، او دارای مکاشفه و شهود عرفانی نبوده است. (یزدان پناه، ۱۳۹۲: ۵۰).

فناری آثار گوناگونی دارد که برخی از آنها عبارتند از "فصول البدائع فی أصول الشرائع" در زمینه اصول فقه، "عویصات الافکار فی اختبار اولی الابصار" در زمینه فنون عقلیه، "الفوائد الفناریه" در باره منطق، "مصباح الانس بین المعقول و المشهود فی شرح مفتاح الغیب الجمع و الوجود" و "عین الأعیان فی تفسیر القرآن".

۶. فصل و وصل از دیدگاه بلاغی

شایان ذکر است که دانشمندان علوم بلاغی باب فصل و وصل را از مهم‌ترین ابواب دانش معانی قلمداد کرده و حتی شناخت علم معانی و بلاغت را در گرو شناخت این بحث دانسته‌اند. چنانچه خفاجی نویسنده کتاب سرالفصاحه از زبان ابوهلال عسکری می‌نویسد: «به ابوعلی فارسی گفته شد: "بلاغت چیست؟" جواب داد: "شناختن فصل کلام از وصل آن"». نیز عسکری در کتاب خود الصناعتین آورده: شاعر و سخن‌پردازي که به اهمیت فصل از وصل توجه ندارد و به موارد و مواقع آن التفات نمی‌کند، هرگز توفیق جاودانگی در آثار و اشعارش فراهم نمی‌رسد و نیز آنانکه به مواضع وصل و عطف کلام به امعان نمی‌نگرند، به آوردن سخنانی سست و مسخره آمیز مبادرت می‌کنند به طوری که طبع و ذوق سلیم اگر در مقام تلقی آن به ریشخند نگراید، هرگز طرفی از معنا و مفهوم مراد نیز بر نخواهد بست. (رضانژاد

(۱۳۶۷- ۴۳۱- ۴۳۲).

دانشمندان علوم بلاغی در مقام شرح . توضیح باب فصل و وصل آن را به طور کلی به پنج مورد تقسیم کردند که عبارتند از:

الف) میان دو جمله وحدت و انسجام تام برقرار باشد به طوری که گویی جمله دومی تأکید یا بدل یا عطف بیان برای جمله نخست باشد که از آن کمال اتصال یاد می شود. (التفتازانی، ۱۹۷۱: ۱۴۸).

ب) جمله دوم در پاسخ به پرسشی بیان شود که از جمله نخست برداشت می شود که به آن شبه کمال اتصال می گویند. ج) میان دو جمله وحدت و هماهنگی از لحاظ خبری یا انشایی بودن وجود نداشته باشد. یعنی یکی چه از لحاظ لفظی و چه از لحاظ معنوی، یکی خبری و دیگری انشایی باشد یا در خبری یا انشایی بودن با یکدیگر اتحاد داشته باشند ولی بین آنها از نظر معنوی هیچ جامع و پیوندی وجود نداشته باشد. به این حالت در علم بلاغت کمال انقطاع گفته می شود.

د) قرار گرفتن یک جمله میان جمله اول و دوم. بدین معنا که میان دو جمله جامع معنایی برای عطف وجود داشته باشد و هر دو از نظر خبری و انشایی یکسان باشند ولی آوردن حرف عطف در ذهن خواننده این باور را ایجاد می کند که انگار جمله دوم به جمله ای که میان جمله اول و دوم قرار گرفته، عطف شده است که در این حالت معنا و مقصود کلام عوض می شود. در دانش بلاغی به این حالت شبه کمال انقطاع گفته می شود.

ه) عطف دو جمله به یکدیگر باعث نقض غرض و اشتباه در معنا و مفهوم کلام گردد. حالتی که در دانش بلاغی از آن توسط بین کمالین یاد می شود.

برای وصل دو جمله هم دانشمندان بلاغی دو حالت را بیان نمودند:

الف) از نظر خبری و انشایی میان دو جمله وحدت و انسجام برقرار باشد.

ب) عطف نشدن دو جمله موجب فهم نادرست در معنای کلام و مقصود گوینده باشد.

۷. فصل و وصل از دیدگاه الفناری

الفناری نیز در این زمینه بیان می دارد: اصولاً فصل در جایی واجب است که میان دو جمله یکپارچگی و انسجام کامل برقرار باشد یا بین آن دو هیچ پیوند و اشتراکی وجود نداشته باشد. همچنین اصولاً زمانی وصل بین دو جمله واجب است که میان آنها "التوسط" وجود داشته باشد. منظور ایشان از «توسط» همان جامع مشترک میان دو جمله هست (چلپی، ۹۵۳ ق: ۴۳۷). با دقت در دیدگاه ایشان روشن می شود که مقصود وی از وجوب فصل همان تعبیر کمال انقطاع در علم بلاغت هست و وجوب وصل نیز همان شبه کمال اتصال می شد. البته ایشان در ادامه برای هر دو اصل استثناء هم قائل شده و یادآور می شود که حتی این موارد استثنایی وجه غالب ندارد بلکه نادر و بسیار کم اتفاق می افتد. استثنائی که ایشان در این زمینه بیان می کند همان شبه کمال انقطاع یا توسط بین کمالین است. (الفناری: همان)

با دقت در نوشته های الفناری در باب وصل و فصل روشن می شود که ایشان در باب فصل و وصل یک نکته را قاعده و اصل دانسته و بقیه موارد را استثناء قلمداد کرده است و آن همان کمال اتصال است که موجب وجوب وصل بین دو جمله می شود نیز کمال انقطاع است که باعث می شود دو جمله به یکدیگر وصل نشوند. به بیانی دیگر الفناری سبب وصل و پیوند جملات را در همان اشتراک و پیوند لفظی خلاصه می کند مانند: ماشین را از تعمیرگاه گرفتم و وسایل را با آن به

منزل پدرم بردم. و سبب فصل را در دو مورد منحصر می‌کند:

۱. اختلاف در خبری و انشایی بودن دو جمله مانند من دیگر لحظه‌ای در اینجا نمی‌مانم اصلاً چرا بمانم؟
۲. پیوند تام معنوی میان دو جمله یا میان جملات مانند من امروز کتاب تاریخ خود را در دانشگاه جا گذاشتم. سریع با ماشین دربیست به دانشگاه رفتم. وقتی به رسیدم شتابان به کتابخانه دانشگاه رفتم.

۱.۷. بررسی بلاغی موارد فصل سوره‌ی ابراهیم

۱. "أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ. آیا خبر کسانی که پیش از شما بودند، قوم نوح و عاد و ثمود، و کسانی که پس از آنها آمدند، که جز خدا کسی از آنان آگاهی [کامل] ندارد، به شما نرسیده است؟ پیامبرانشان با دلایل روشن بدیشان آمدند، پس دستهایشان را در دهنهایشان بازگرداندند و گفتند: ما به آنچه بدان فرستاده شده‌اید کافریم، و ما درباره آنچه ما را به آن می‌خوانید سخت به شک اندریم (۹)"

میان مفسران قرآن در باره عطف نشدن این آیه اختلاف نظر وجود دارد. برخی این آیه را مقول قول حضرت موسی دانسته‌اند (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۲۳/۱۲) و برخی آن را مقول قول پیامبر اکرم (ص) تلقی کردند. (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۲۲۷/۱۲) و برخی دیگر هر دو نظر را درست دانسته‌اند. (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۶۸/۱۹) اگر از دیدگاه بلاغی فصل و وصل به موضوع نگاه کنیم، دیدگاه دوم به قاعده نزدیکتر است؛ زیرا طبق قاعده و همچنین از نظر الفناری فصل بین دو جمله زمانی صورت می‌گیرد که میان آنها کمال انقطاع برقرار باشد. اگر این سخن را فرمایش رسول خدا خطاب به خدانا باوران مکه قلمداد کنیم، آنگاه می‌توان گفت که کمال انقطاع بین دو آیه برقرار هست.

از نظر معنایی هم دیدگاه دوم با فضا و بافت متن سازگاری و هماهنگی بیشتری نسبت به دیدگاه نخست دارد؛ چرا که در آیه‌ی مورد بحث کافران با شدت و حدت مورد تهدید قرار می‌گیرند. همان کسانی که بیشترین افراد را در دوره‌ی آغازین دعوت رسول گرامی شامل می‌شدند. سپس در آیه‌ی چهارم با بیان این مطلب که ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به زبان قومش حجت بر آنها تمام می‌شود و در آیات پسین شواهدی از فرجام کار کافران در امت‌های پیشین ذکر می‌شود که چگونه در این جهان و آخرت گرفتار بلا شکنجه‌ای می‌شوند که منشأ و اساس آن کارهایی است که در دنیا انجام داده بودند.

۲. "اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ* الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ. آن خدایی که او راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و وای بر کافران از عذابی سخت* آنان که زندگی این جهان را بر آن جهان برمی‌گزینند، و [مردم را] از راه خدا باز میدارند و آن را کج می‌خواهند. (۲-۳)"

مورد بحث ما در دو آیه‌ی بالا عطف نشدن عبارت "الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ" به "و وَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ" است. سبب عطف نشدن هم می‌تواند از باب شبه کمال اتصال باشد یعنی پاسخ پرسش برآمده از مفهوم آیه پیشین؛ یعنی چه کسانی مستحق این مجازات هستند؟

البته آלוسی در تفسیر خود این مورد را از باب کمال اتصال قلمداد کرده و آیه‌ی دومی را بدل از الکافرون در نظر

گرفته است. (آلوسی، ۱۷۴/۷: ۱۴۱۵) فخر رازی در تفسیر مفاتیح الغیب چند وچوه بر آیه‌ی مربوطه بیان کرده است: نخست، الذین... صفت برای الکافرین هست که در این حالت سبب فصل کمال اتصال می‌باشد. دوم، الذین... مبتدا و خبر آن اولئک است. باز در این حالت سبب فصل کمال اتصال می‌باشد. سوم، الذین مفعول به برای فعل محذوف بوده و از باب ذم است. (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۶۰/۱۹) قرطبی نیز الذین را صفت برای الکافرین در نظر گرفته و آن را از باب کمال اتصال دانسته است. (قرطبی، ۱۳۶۴: ۳۳۹/۹) فصل و وصل به کار رفته در آیات نخستین سوره‌ی ابراهیم، به یک اصل مهم و بنیادینی اشاره می‌کند که بر جامعه انسانی حاکم است و آن همان تعارض و تقابل عقل رحمانی و عقل شیطانی است. یکی نور، زندگانی و سعادت را به ارمغان می‌آورد و دیگر در مسیر حرکت کاروان بشری تاریکی، نیستی و شقاوت را به بار می‌آورد. البته ادبیات قرآنی در بیان سرنوشت این دو دسته بسیار قابل تأمل است و راز این امر در عبارت "اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ" است. گرچه این تعبیر ارتباطی با آیه پیشین ندارد و به همین دلیل هم عطف نشده است، ولی در راستای همان فضای معنایی به کار رفته است؛ زیرا آنگاه که جهان هستی و نظام خلقت در اختیار و تحت فرمان الهی است، پس کسانی که انسان‌ها را از راه خدا باز می‌دارند و آن را منحرف می‌خواهند، سخت در گمراهی هستند. به بیانی دیگر، چنین اشخاصی نه با افراد با ایمان که جهان هستی روبه‌رو شده‌اند و تمام پدیده‌های هستی در پی نابودی و برچیده شدن آنهاست و این حقیقتی است که تاریخ جوامع بشری به آن اذعان دارد.

این آیه دقیقاً می‌تواند مصداقی برای پیوند معنوی باشد که الفناری از آن یاد می‌کند؛ زیرا فضای معنایی آیه یا جمله‌ها به گونه‌ای است که خواننده با قرار گرفتن در آن فضای معنایی به آسانی در می‌یابد که جمله دوم چه ارتباط و تناسبی با جمله اول دارد.

۳. "مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ." داستان آنان که به پروردگارشان کافر شدند [این است که] کردارشان چون خاکستری است که بادی سخت در روزی تندباد بر آن بوزد، که بر هیچ چیزی از آنچه کرده‌اند دست نتوانند یافت. این است گمراهی دور شاهد مثال عبارت "مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ" است که به آیات پیشین وصل نشده است. بیضاوی در این باره می‌نویسد: مَثَلٌ... در نقش مبتدا بوده و خبر عبارتی چون فیما یتلی علیکم است که محذوف شده و این آیه جمله‌ی مستأنفه می‌باشد. (بیضاوی، ۱۴۱۸: ۱۹۶/۳) برخی نیز مَثَلٌ... را مبتدا قلمداد کرده و أعمالهم را بدل از مبتدا دانسته و کرماد را خبر فرض کردند. (ابن انباری، ۱۳۶۳: ۵۶/۲) نظر دیگر مَثَلٌ... را مبتدا اول و أعمالهم را مبتدای دوم دانسته و کرماد خبر برای مبتدای دوم فرض کرده آنگاه مبتدای دوم را به همراه خبر آن، خبر برای مبتدای نخست در نظر گرفته‌اند. (ابن انباری: همان) اما همه‌ی مفسران در یک نکته اتفاق نظر دارند و آن اینکه آیه‌ی مزبور مستأنفه بوده و به همین دلیل به آیات قبل عطف نشده است.

از دیدگاه الفناری سبب فصل در این اینجا همان پیوند معنایی حاکم در آیات است. از نظر معنایی این آیه با آیات پیشین در یک راستا هستند؛ زیرا سوره از همان ابتدا بحث میان دو گروه مؤمنان و کافران مطرح کرده و آن را با صورتهای گوناگون پیش می‌برد در این روند گاهی ایجاب می‌کند که چند صورت را به صورت یکجا و کامل تصور کرده و در ذهن منسجم کنیم و گاهی ایجاب می‌کند که یکی را مستقل و منفرد در نظر گرفته در آن تأمل کنیم. این امر از آن رو نیست که ارتباط معنایی میان آنها وجود ندارد، بلکه این فصل حدود و ثغور معنایی را در هم نوردیده و آن را از دایره‌ی زمانی و مکانی بیرون می‌کند و پیامی برای همه‌ی انسان‌ها به دور از تفاوت‌های جغرافیایی، ملیتی، فرهنگی، تاریخی و مذهبی منتقل

می‌کند و این مهم جز با فصل امکان‌پذیر نیست.

۴. "أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ * جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ. آیا ننگریستی به کسانی که [سپاس] نعمت خدا را به کفران و ناسپاسی - یا به کفر - بدل کردند، و قوم خود را به سرای هلاکت درآوردند؟ دوزخ، که به آن درآیند - یا در آن بسوزند -، و بد قرارگاهی است. ۲۹ - ۳۰"

موضوع مورد بحث عبارت «جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا» است که به آیه‌ی قبل خود عطف نشده است. طبق دیدگاه الفناری بین این دو اتحاد تام معنایی برقرار است. اما دانشمندان بلاغی و مفسران قرآنی علت فصل در این آیه سه مورد دانسته‌اند. نخست: آن را عطف بیان برای «دَارَ الْبَوَارِ» در نظر گرفتند. (ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲: ۴۸۴/۶؛ زمخشری، ۵۵۵/۲؛ بیضاوی، ۱۹۹/۳).

دوم: آن را بدل برای «دَارَ الْبَوَارِ» در نظر گرفتند. (ر.ک: طوسی، بی تا: ۲۹۴/۶؛ الجرجانی، ۱۴۳۰: ۱۶۴/۲؛ عکبری، ۱۴۱۹: ۲۲۲/۱).

سوم: از باب اشتغال دانسته و مفعول برای فعل محذوفِ يَصْلَوْنَ در نظر گرفته‌اند. طبق این نظر، آیه‌ی ۳۰ جمله‌ی مستأنفه به شمار می‌رود. (ر.ک: ابن عاشور، ۲۵۴/۱۲؛ طباطبایی، ۵۶/۱۲)

نکته‌ی قابل تأمل در این آیه عبارت «يَصْلَوْنَهَا» است. یعنی رهبران اُمت با نافرمانی از دستورات خداوند و آموزهای دینی مردم و پیروان خود را به هلاکت و خسران در این دنیا و در آخرت به جهنم روانه کردند. طبق این آیه نمی‌توان تعبیر مشهور و رایج «ما مأمورهستیم و معذور» اصل قابل قبولی دانسته و بدان استناد کرد. بلکه اختیار و انتخاب در برابر هدایت و ضلالت دست خود آدمی است و صرف اینکه اگر از دستورات سران و رهبران فاسد خود نافرمانی کند سخت شکنجه می‌شود، پذیرفتنی نیست.

۵. "أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ. آیا ندیده‌ای که خدا چگونه مثلی زده است؟ سخن پاکیزه - اعتقاد درست و ایمان راستین - را چون درخت پاکیزه [قرار داده است] که ریشه‌ی آن [در زمین] استوار و شاخه‌ی آن در آسمان است - به آسمان سر برآورده است. (۲۴)"

این آیه شاهد و مصداق برای فصل است. مفسران آیه‌ی مذکور را از باب استیناف ابتدایی قلمداد کرده و گفته‌اند: از آنجایی که خداوند متعال در آیات پیشین اوضاع و احوال اهل ایمان و هدایت و اهل کفر و ضلالت را بهترین شکل ممکن به تصویر کشید، از این رو لازم می‌نمود تا برای متن‌بند کردن ذهن و اقتضای کلام این آیه بیان شود. (ابن عاشور، ۲۴۹/۱۲) به نظر می‌رسد در این آیه و آیات بعدی تقابل ثبات و زوال با تمثیلی زیبا و محسوس و ملموس به تصویر کشیده شده است. مهم‌ترین پیام و مفهومی که از این تمثیل برداشت می‌شود، این است حق و توحید - کلمه‌ی طيبة همان توحید و کلمه‌ی خبيثة همان شرک است. (ر.ک: حقی برسوی، ۱۱۳۷: ۴۱۴/۴؛ طباطبایی، ۵۰/۱۲) هرگز زوال نمی‌پذیرد ولی باطل و شرک سرانجامی ندارند و محکوم به فنا و نیستی هستند؛ چراکه درخت ایمان ریشه در خاک دارد ولی درخت کفر بی‌ریشه است. دومین معنا و مفهومی که از این تمثیل استنباط می‌شود، امید و قوت قلب دادن به اهل ایمان است؛ زیرا طبق تمثیل قرآنی قدرت اهل شرک چون ببر کاغذی را می‌ماند که تنها در جان بی‌خبران و جاهلان ترس و وحشت می‌اندازد ولی برای افراد آگاه جز وسیله‌ای برای خندیدن نیست.

لذا اگر پیروان شیطان راه ستم در پیش گرفته و از برای تأمین منافع خود در حق انسان‌ها از هیچ ظلم و فسادی دریغ

نورزند، این رفتار زشت آنها ناشی از قدرت و شوکت آنان نیست، بلکه از بی خبری و در خواب رفتن اهل ایمان است. واقعیت تلخی که تاریخ جوامعی اسلامی نیز بارها و بارها آن را تجربه کرده است. از دیدگاه الفناری می توان گفت که سبب عطف نشدن در اینجا کمال انقطاع است؛ زیرا این آیه معنای مستقلی داشته و چندان ارتباطی با معنای آیات پیشین ندارد.

۲.۷. بررسی بلاغی موارد وصل سوره ی ابراهیم

۱. " وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرَجْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نَجِبُ دَعْوَتِكَ وَتَتَّبِعِ الرَّسُولَ أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَفْسَمْتُمْ مِّنْ قَبْلُ مَا لَكُمْ مِّنْ زَوَالٍ. و مردم را بیم کن از آن روز که عذاب بدیشان آید، پس کسانی که ستم کرده اند گویند: خداوندا، ما را تا مدتی نزدیک - کوتاه - واپس دار تا دعوت تو را پاسخ دهیم و فرستادگان را پیروی کنیم. [به آنها گفته شود:] آیا شما نبودید که پیش از این سوگند می خوردید که شما را هرگز زوالی نباشد؟. (۴۴)

محل نظر ما در این آیه سبب عطف است. یعنی وَأَنْذِرِ النَّاسَ... به کدام آیه عطف شده است؟ و علت عطف چه بوده است و دوم اینکه طبق دیدگاه فناری جامع مشترک میان دو جمله جهت عطف در اینجا چیست؟ آیه با فعل امر آغاز شده و این فعل امر در معنایی حقیقی خود به کار رفته است، لذا معطوف علیه نیز باید طلبی باشد چراکه جمله ی طلبی به جمله ی خبری عطف نمی شود. این آیه در مورد ستمکارانی بحث می کند که در روز رستاخیز و حسابرسی آرزوی بازگشت به دنیا را دارند تا به دعوت پیامبران لبیک گفته و خود را از عذاب الهی نجات دهند. در آیه ۴۲ خداوند متعال خطاب به پیامبر (ص) می فرماید: وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفْلًا عَمَّا... و گمان مبر که خدا از کارهای ظالمان غافل است (نه بلکه کیفر) آنها را تأخیر انداخته برای روزی که چشم ها در آن (از ترس و وحشت) از حرکت باز می ایستد. گرچه واژه النَّاس در بردارنده همه مردم است ولی ادامه آیه قرینه بر این است که مراد از آن ستمکاران هست و به همین جهت می توان گفت که آیه مورد نظر به آیه ۴۲ عطف شده است؛ زیرا هر دو طلبی است و با یکدیگر اشتراک معنایی دارند. اما از نظر معنایی نکته ی ظریفی در این عطف نهفته است. آنگاه که بیداد بیدادگر و ستم ستمگر از حد و اندازه می گذرد مردم عادی و معمولی - که البته در آیه ی ۴۲ خود پیامبر (ص) از این قاعده مستثنی نشده است - چنین می پندارند که دنیا حساب و کتاب ندارد و آه ستمدیدگان به گوش کسی نمی رسد و بدین ترتیب از ایمان راستین فاصله گرفته و خود را با شرایط موجود تطبیق می دهند ولی منطق قرآنی از منطری متفاوت به موضوع می نگرد. از دید کتاب مقدس، نخست اینکه ظلم و ستم تا روز حشر در این جهان وجود خواهد داشت «إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ. ۴۲ / ابراهیم» دوم، اینکه ستمگران هرگز پایانی برای خود تصور نمی کنند «أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَفْسَمْتُمْ مِّنْ قَبْلُ مَا لَكُمْ مِّنْ زَوَالٍ» سوم، ستمگران تنها با منطق و ادبیات زور و شکنجه تسلیم می شوند. «رَبَّنَا أَخْرَجْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نَجِبُ دَعْوَتِكَ» چهارم، انسان خردمند و عاقل هرگز بر کسی ستم روا نمی دارد و این خصلت پلید تنها از کسانی سر می زند که مغلوب نفس خود شده اند. «وَأَفِيدَتْهُمْ هَوَاءً. ۴۳ / ابراهیم» در این آیه سبب وصل دو جمله نیز از نگاه الفناری اتحاد آن دو در انشایی بودن است که جمله نخست به صورت نهی بیان شده و جمله دوم به صورت امر آمده است و چون میان آن دو ارتباط معنایی که ایشان از این امر «التوسط» یاد می کنند، برقرار بوده، لذا این دو جمله به یکدیگر با حرف عطف واو پیوند خوردند.

۲. " وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ ادْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجِيكُمْ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيَدَّبْحُونَ أَنْبَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ. و هرآینه موسی را با نشانه های خویش فرستادیم که: قوم خود را از

تاریکیها به روشنایی بیرون بر، و روزهای خدا را به یادشان آر؛ همانا در این [یادآوری] برای هر شکیبای سپاسگزاری نشانه‌هاست. (۶)"

محل بحث در آیهی بالا عبارت "وَيَذَّبَحُونَ" است. همین تعبیر در آیهی ۴۹ سوره بقره "وَإِذْ أَنْجَبْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يَذَّبَحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ" بدون حرف واو به کار رفته است. اکنون این پرسش مطرح است که از نظر معنایی بین این دو آیه چه تفاوتی وجود دارد؟ آمدن حرف واو در این آیهی پنجم دلالت معنایی آن را توسعه بخشیده است. در سوره بقره سُوءَ الْعَذَابِ و يَذَّبَحُونَ بر تنها یک مصداق دلالت می‌کند و آن همان کشتار فرزندان قوم حضرت موسی توسط فرعون است. در حالی که این تعبیر در سوره‌ی ابراهیم بر دو معنا و مفهوم متفاوت اشاره دارد. یعنی فرعون قوم حضرت موسی را هم شکنجه می‌کردند و هم سر آنها را می‌بریدند یعنی علاوه بر کشتن، شکنجه‌های دیگری نیز در حق آنها روا می‌داشت ولی در سوره‌ی بقره این دو عبارت تنها به یک معنا یعنی شکنجه دلالت می‌کند. (الفراء، ۱۴۰۳: ۲/۲۷۳) ابن عاشور نیز در باره عطف شدن يَذَّبَحُونَ می‌نویسد: این تعبیر در آیه ۴۹ سوره بقره بدون عطف به کار رفته است؛ زیرا مصداق بدل اشتمال بوده و بر یک مصداق و معنا دلالت می‌کند. اما کاربرد آن با حرف واو عطف حاکی از آن است بر دو نوع شکنجه که هر یک متفاوت از دیگریست دلالت دارد و عطف آن از باب عطف خاص بر عام است. (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۱۲/۲۲۵).

چنانچه بیان کردیم از نگاه الفناری این مورد نیز مصداقی برای فصل معنوی است. یعنی موقعیت معنایی جمله‌ها به طوری است که نیازی به پیوند لفظی نیست.

۳. " فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ * وَلَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدٌ * وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ. پس پروردگارشان به آنان وحی کرد که البته ستمکاران را هلاک می‌کنی* و هرآینه شما را از پس آنها در آن سرزمین جای خواهیم داد. این برای آن کس است که از مقام من بترسد و از بیم‌کردنم بهراسد* و [پیامبران] گشایش و پیروزی خواستند، و هر گردنکش ستیزه‌گری نومید و زیانکار شد (۱۳-۱۴-۱۵).

محل بحث میان دو جمله‌ی « لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ * وَلَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ » است که از باب وصل به شمار می‌رود. زیرا میان این دو جمله شبه کمال اتصال برقرار است. هر دو خبری بوده و جامع مشترک معنایی نیز بین‌شان برقرار است. فایده اصل در این مورد آن است که نابودی ستمگران و پیروزی اهل ایمان و ستم‌دیدگان بدون هیچ وقفه و درنگی صورت می‌پذیرد و این اتفاق مبارک با عنایت و امداد الهی وقوع می‌پذیرد. این مورد نیز از باب پیوند لفظی است که الفناری از آن یاد می‌کند و زمانی به کار می‌رود که میان دو جمله یا جمله‌های متن از لحاظ خبری و انشایی بودن انسجام و اتخاذ حاکم باشد.

در آیات ۲۲ و ۲۳ همین سوره نیز طبق مورد ششم که بیان کردیم، وصل صورت گرفته است؛ زیرا هم جامع مشترک معنایی با یکدیگر دارند و هم از لحاظ خبری بودن اشتراک دارند.

۴. " وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الصَّلَاةُ الْبُعِيدُ (۱۸) داستان آنان که به پروردگارشان کافر شدند [این است که] کردارشان چون خاکستری است که بادی سخت در روزی تندباد بر آن بوزد، که بر هیچ چیزی از آنچه کرده‌اند دست نتوانند یافت. این است گمراهی دور. (۱۸) شاهد مثال در آیه فصل (ذَلِكَ هُوَ الصَّلَاةُ الْبُعِيدُ) از ماقبل است یعنی به جمله اسمیه (وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ)

عطف نشده با وجود اینکه هر دو اسمیه و خبریه هستند. علت این فصل را می توان چنین بیان کرد که بین این دو جمله کمال اتصال برقرار است، زیرا می توان جمله (ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ) را به منزله بیان برای جمله (وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بَرَبِّهِمْ) به شمار آورد یعنی گفت: آنان که به پروردگارشان کافر شدند این کفر گمراهی بی انتهایی است.

۸. نتیجه گیری

با بررسی دیدگاه الفناری در مورد فصل و وصل علوم بلاغی و تطبیق آن در متن قرآنی یعنی سوره ابراهیم به نکات ذیل رسیدیم:

ا- بلاغت فصل و وصل در جملات از دیدگاه الفناری، دو اصل بنیادین دارد: نخست جامع مشترک معنایی میان دو جمله و دوم سازگاری و هماهنگی در خبری یا طلبی بودن آن دو؛ غیر از این دو مورد، سایر موارد از دیدگاه ایشان بر خلاف اصل بوده و جزء استثناء تلقی می شود.

ب - با تکیه بر دیدگاه الفناری به موضوع فصل و وصل، لازم و ضروری است تا در بررسی و واکاوی علت عطف شدن یا عطف نشدن دو جمله به یکدیگر، کل ساختار متن و بافت آن مورد توجه قرار گیرد؛ بر خلاف دیدگاه جمهور که در این باره اغلب به ساختار دو جمله توجه می کنند.

ج- مهم ترین شاخصه دیدگاه الفناری در باب فصل و وصل همان پیوند معنوی است؛ بدین معنا که جملات بدون اینکه با حرف عطف به یکدیگر متصل شوند، از نظر بافت معنایی با یکدیگر انسجام و اتحاد دارند.

د- بررسی و تحلیل بحث فصل و وصل در سوره ی ابراهیم با تکیه بر دیدگاه الفناری در این مقاله مؤید نظر مذکور است؛ زیرا با بررسی موضوع فصل و وصل به کار رفته میان جملات در این سوره، ثابت می شود که همواره میان تمامی آیاتی که وصل صورت گرفته، ارتباط معنایی وجود دارد؛ شاید این ارتباط و پیوند، شدت و حدت داشته باشد؛ اما نبودن آن غیر ممکن هست و البته این امر مهم اتفاقی و بدون هدف و غرض صورت نگرفته است؛ بلکه با نهایت ظرافت و درایت هدفمند و دارای پیامی سودمند بوده است.

۹. منابع

- قرآن کریم

۱. آلوسی، محمود بن عبدالله، (۱۴۱۵ ه.ق)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، محقق، عبدالباری عطیه، علی، بیروت، دار الکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون.
۲. ابن انباری، عبدالرحمان بن محمد، (۱۳۶۳ ه.ش)، البیان فی غریب اعراب القرآن، قم، موسسه دار الهجرة.
۳. ابن عاشور، محمد طاهر، (۱۴۲۰ ه.ق)، التحریر و التنویر، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی.
۴. ابو زید، نصر حامد، (۱۳۸۰ ه.ش)، ترجمه ی مرتضی کریمی نیا، معنای متن، تهران، طرح نو، چاپ پنجم.
۵. آیتی، عبدالحمید، (۱۳۷۴ ه.ش)، ترجمه قرآن، تهران، انتشارات سروش، چاپ چهارم.
۶. بیضاوی، عبدالله بن عمر، (۱۴۱۸ ه.ق)، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، إعداد، مرعشلی، محمد عبدالرحمن، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
۷. التفتازانی، سعد الدین، (۱۹۷۱ م)، تحقیق، خلیل ابراهیم خلیل، مختصر المعانی فی البلاغه، بیروت، دار الکتب العلمیه.

۸. الجرجانی، عبدالقاهر، (۱۹۷۶ م)، تعلیق و شرح، محمد عبدالمنعم خفاجی، دلائل الإعجاز، قاهره، مکتبه القاهره.
۹. چلبی، حسن بن محمد، (۹۵۳ ق)، حاشیه مطول [نسخه خطی]، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
۱۰. _____، (۱۴۳۰ ه.ق)، درج الدرر فی تفسیر القرآن العظیم، مصحح، شکور محمد ادیب، محقق، فرحات طلعت صالح، اردن، دارالفکر.
۱۱. حقی برسوی، اسماعیل بن مصطفی، (۱۱۳۷ ه.ق)، تفسیر روح البیان، بیروت، دارالفکر.
۱۲. رضا نژاد، غلامحسین، (۱۳۶۷ ه.ش)، اصول علم بلاغت در زبان فارسی، تهران، انتشارات الزهراء.
۱۳. زمخشری، محمود بن عمر، (۱۴۰۷ ه.ق)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، مصحح، حسین احمد، مصطفی، بیروت، دار الکتاب العربی. الطبعة الثالثة.
۱۴. السامرائی، فاضل صالح، (۱۹۹۸ م)، بلاغة الكلمة فی التعبير القرآنی، اردن، دارعمار.
۱۵. طاش کبری زاده، احمد بن مصطفی، (بی تا)، الشقائق النعمانية فی علماء الدولة العثمانية، ترکیه.
۱۶. طباطبایی، محمد حسین، (۱۳۹۰ ه.ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، الطبعة الثانية.
۱۷. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲ ه.ش)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مصحح، یزدی طباطبایی، فضل الله و رسولی هاشم، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم.
۱۸. طوسی، محمد بن حسن، (بی تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، مصحح، عاملی محمد بن حسن، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
۱۹. عبید دراز، صباح، (۱۹۸۶ م)، أسرار الفصل والوصل فی البلاغة القرآنية، قاهره، مطبعة الأمانة.
۲۰. عکبری، عبدالله بن حسین، (۱۴۱۹ ه.ق)، التبیان فی إعراب القرآن، ریاض، بیت الأفكار الدولية.
۲۱. فخر رازی، محمد بن عمر، (۱۴۲۰ ه.ق)، التفسیر الکبیر، بیروت، دار إحياء التراث العربی، الطبعة الثالثة.
۲۲. الفراء، أبو زکریا یحیی بن زیاد، (۱۴۰۳ ه.ق)، معانی القرآن، بیروت، عالم الکتب، الطبعة الثالثة.
۲۳. قرطبی، محمد بن احمد، (۱۳۶۳ ه.ش)، الجامع لأحكام القرآن، تهران، ناصر خسرو.
۲۴. مجتبوی، جلال الدین، (۱۳۷۱ ه.ش)، ترجمه القرآن الحکیم، تهران، نشر حکمت.
۲۵. یزدان پناه، سید یدالله، (۱۳۹۲ ه.ش)، بررسی اصول و مبانی تأویل عرفانی از منظر روایات، تهران، مجله انوار معرفت، شماره پنجم.